

مسخ

فرانتس کافکا

نسخه انتقادی نورتن

پیشینه و زمینه

نقد

ترجمه آلمانی به انگلیسی: استنلی کُرنگلد

ترجمه انگلیسی به فارسی: فرزانه طاهری

ویراستار انگلیسی: استنلی کُرنگلد



انتشارات نیلوفر

فهرست

- مقدمه ۷
- متن مسخ ۱۱
- حک و اصلاحات کافکا در دستنوشته ۷۷
- پیشینه و زمینه**
- فرانتس کافکا: از تدارک عروسی در روستا ۱۰۵
- نامه‌ها و یادداشت‌های روزانه ۱۰۶
- گوستاو یانوش: از گفتگو با کافکا ۱۲۵
- نقد**
- استنلی گرنگلد: مسخ کافکا: مسخ استعاره ۱۳۱
- آیرویس بروس: عناصر فرهنگ عامیانه یهودی در مسخ کافکا ... ۱۷۵
- نینا پلیکان اشتراوس: دگردیسی مسخ فرانتس کافکا ۲۰۵
- کَویِن دابلیو. سوئینی: رقابت نظریه‌های هویت در
مسخ کافکا ۲۲۹
- مارک ام. اندرسن: پایین لغزیدن از نردبان تکامل؟
خودمختاری زیبایی‌شناختی در مسخ ۲۵۱
- هارتموت بیندر: مسخ: سفر دراز تا انتشار ۲۸۱
- اریک سانتنر: مسخ کافکا و نوشتارِ خوارشدگی ۳۱۵
- فرانتس کافکا: گاه‌نگاری ۳۴۱
- کتاب‌شناسی ۳۴۷
- به زبان فارسی از کافکا و درباره کافکا ۳۵۶

مقدمه

سخ، رمان کوتاه فرانتس کافکا، حتی با اینکه بی وقفه محرک نقد شده است و می شود، کامل است. الیاس کانه تی، نویسنده برنده نوبل، به کمال آن اشاره کرد: «در مسخ، کافکا به اوج استادی خود رسید: چیزی نوشت که هرگز نتوانست از آن فراتر برود، چون هیچ چیزی نیست که بتواند از مسخ - یکی از معدود آثار بزرگ شاعرانه کامل این قرن - فراتر برود.» اما ممیزه این کمال ادبی این است که تکلیف ذهن خواننده را روشن نمی کند، ارضایش نمی کند، نمی گذارد با خودش آرام بگیرد. کمالش زیبایی شناختی نیست. برعکس، یک لحظه از آزار دادن خواننده دست برنمی دارد تا او را وادارد که یک جور اثر برادر یا خواهر در ذهن درست بکند که ساده تر، آسان تر و در مجموع، به معنای فکری کلمه، خوش رفتارتر از خود داستان باشد. آخر این داستان، اگر که بشود به کافکا اعتماد کرد، فقط درباره یک هیولا نیست؛ در واقع به جهان که پا می گذارد ابرهای هیولائیت را به دنبال خود می کشاند. کافکا گفته بود: «ادبیات چیست؟ از کجا می آید؟ فایده اش چیست؟ چه چیزهای پرسش برانگیزی! آن وقت پرسش برانگیزی آنچه را می گویی به این پرسش برانگیزی اضافه کن و چیزی که عایدت می شود یک هیولای بی شاخ و دم است.» وجه هیولایی داستان روشن است، شکی نیست، پس کمالش در کجاست؟ نخست حتماً در کمال نومیدی و درماندگی ای است که گرگور زامزا و خانواده اش را در مواجهه با کابوسی که پیشتر هرگز نه دیده و نه شنیده بوده اند در خود می کشاند. نیز حتماً

یک

یک روز صبح، وقتی گرگور زامزا^۱ از خواب‌های آشفته بیدار شد، دید که در تختخوابش به حشره‌ای غول‌پیکر تبدیل شده است.^۲ بر پشتِ به سختی زره‌اش خوابیده بود، و سرش را که کمی بلند کرد، شکم قهوه‌ای طاق‌ضربی‌شکل خود را دید که با کمان‌هایی به چند بخش تقسیم شده بود و رواندازش که کم مانده بود به کلی از رویش بلغزد به سختی بر بالای آن گنبد مانده بود. پاهای بی‌شمارش، با نازکی رقت‌انگیزشان در قیاس با تنه‌اش، در مانده در برابر چشمانش می‌لولیدند.

با خود گفت: «چه بر سرم آمده؟» خواب نبود. اتاقش، اتاق خواب

۱. نام «گرگور زامزا» ظاهراً تا حدی نشأت‌گرفته از آثار ادبی است که کافکا خوانده بوده است. قهرمان داستان *رنانه فوکس جوان*، اثر یاکوب واسرمان، رمان‌نویس یهودی آلمانی (۱۸۷۳-۱۹۳۴)، شخصی است به نام گرگور زاماسا. لئوپلد فن زاخر-مازخ، نویسنده وینی (۱۸۳۶-۱۸۹۵)، که تخیلات جنسی‌اش سرمنشأ ایده‌مازخیزم شد، نیز در او تأثیر گذاشت. زاخر-مازخ (به حروف ز-اماز توجه کنید) رمان *ونوس خزپوش* (۱۸۷۰) را نوشت که قهرمانش گرگور نام دارد. خود تصویر «ونوس خزپوش» در مسخ در تصویری که گرگور زامزا بر دیوار اتاق خوابش آویخته است تکرار می‌شود. به پانوش ۲ در ص ۱۴ و صص ۲۷۱-۲۶۹ نگاه کنید. نام زامزا همچنین در بازی مصوت‌ها و صامت‌هایش شباهت به کافکا دارد. به «پیشینه و زمینه»، ص ۱۲۶ نگاه کنید.

۲. کافکا از واژه‌های *unruhige Träumen* (معنای تحت‌اللفظی، «خواب‌های پریشان‌کننده») استفاده کرده که تعبیر غریبی است از ترکیب تعابیر معمول‌تر «خواب ناراحت» و «خواب‌های بد». برای بحث درباره «حشره غول‌پیکر» به صص ۱۴۵-۱۴۴ و صص ۳۰۷-۲۹۹ مراجعه کنید.